هویت گمشده

[ایران واشقانی]

مرد نیمه های شب پس از پایان کارش قدم زنان در کوچه تاریک به سوی خانه می رفت که ناگهان با شنیدن صدای گریه نوزادی سر جایش میخکوب شد.

کوچه خلوت بود و خیابان ها بی رفت و آمد. شهر در خواب بود. برای لحظه ای سایه اش روی صورت نوزاد قنداق پیچ افتاد.

نوزاد را در آغوش کشید. چند لحظه ای به او خیره ماند. نفس های گرم بچه که به صورتش خورد، سرش را عقب کشید و با دلهره چشمانش را به او دوخت.

ناگهان احساس کرد چیزی ته قلبش فروریخت. وجدانش اجازه نمی داد نسبت به سرنوشت این موجود ناتوان بی تفاوت باشد.

ابتدا تصمیم گرفت به راهش ادامه دهد و بگذرد. اما در این میان احساس کرد روحش شرم زده است. دیگر فرصتی برای درنگ و فکر کردن نبود. انگار مشیت الهی چنین بود که او و همسرش پس از مرگ زودهنگام و پی در پی سه فرزندشان این گونه صاحب فرزندی شوند. با خود گفت شاید دست تقدیر او را در آن شب دم کرده به کوچه خاموش، کنار تیر برق کشانده است.

طفل معصوم را به دقت بررسی کرد اما هیچ نشانی نیافت. به آسمان پرستاره نگاهی انداخت. مهتاب می خندید و ستاره ها هم چشمک می زدند. همان شب نام نوزاد را «ستاره» گذاشت.

«ابراهیم» مرد کویر بود و دلی دریایی داشت. او مدتی قبل برای یافتن کار راهی شهر شده بود اما اوضاع خوبی نداشت. همان شب با خود تصمیم گرفت تا صبح روز بعد هم «ستاره» اش را به شهر و دیارش ببرد. در طول راه بارها به صورت کوچک و معصوم دخترک و لب های کوچک و ترک خورده اش را که مانند بغضی فروخورده جمع شده بود، خیره ماند. انگار که در چشمان دخترک غمی نهفته بود.

«ابراهیم» نمی دانست ماجرا را با چه زبانی برای همسرش «زرین» تعریف کند. آخر او برای یافتن کاری مناسب از شهر کوچک شان راهی پایتخت شده بود، اما حالا نوزاد دختری را سوغات می برد که از گذشته و خانواده اش هیچ نمی دانست.

با این حال او حضور دخترک بی پناه را به فال نیک گرفت. پس از رسیدن به خانه و تعریف ماجرا برای همسرش، از او خواست «ستاره» را مثل فرزند خودشان دوست بدارد.

هفت سال گذشت. حالا «ستاره» راه می رفت و در خانه روسایی شیطنت می کرد. هر وقت هم به خاطر شیطنت و بازیگوشی هایش بازخواست می شد، گوشه ای «کز» می کرد و گونه های همیشه بیرنگش به سرخی می زد. آن وقت «ابراهیم» تاب نمی آورد و بغلش می کرد و دست های کوچکش که دور گردن بابا حلقه خورده بود را هزار بار می بوسید.

علاقه ابراهیم و همسرش به دختر خوانده شان به حدی بود که حتی تولد دو فرزندشان هم هیچ تأثیری در میزان و شدت این علاقه نداشت. دوقلوها هم با تمام ویژگی هایشان نتوانستند ذره ای از محبت زن و شوهر مهربان بکاهند. با این حال همزمان با شیوع قحطی در آن دیار کویری، برگ دیگری از زندگی دخترک ورق خورد.

ابراهیم مانده بود چه کند. مخارج زندگی پنج نفره شان کمرشکن بود. به همین خاطر قادر نبود ستاره را به مدرسه بفرستد. مشکلات مالی کمرش را خمیده بود. بچه ها رنگ به صورت نداشتند. مرد تنها یادگاری مادرش را به بازار برد و فروخت. اما یک انگشتر قدیمی طلا تنها هزینه مدت کوتاه زندگی شان را تأمین کرد. دوقلوها گرسنه بودند و مدام بهانه جویی می کردند.

طاقت ابراهیم طاق شده و کمرش زیر بار فقر و مشکلات خمیده بود. با آن که علاقه شدیدی به سه فرزندش داشت، ناچار در تصمیمی ناگهانی برای نجات ستاره از فقر تصمیم گرفت او را در دوازدهمین بهار زندگی اش به عقد مرد ۳۰ ساله ای درآورد که صاحب یک آسیاب بادی بود. با خود فکر کرد شاید با این تصمیم سختی های زندگی ستاره کمتر شود...

از طرفی دوقلوها هم از گرسنگی نجات پیدا می کردند و شاید هم می توانستند به جای پرسه زدن در کوچه و خیابان درس بخوانند و از دیگر همسالانشان عقب نمانند.

ستاره با شنیدن تصمیم پدر بند دلش پاره شد. باورش نمی شد می خواهند شوهرش بدهند. ساعت ها بی امان گریه کرد. تن بی جان و خسته اش ضعیف و ناتوان شده بود و فرمان های مغزش را دریافت نمی کرد.

ستاره که از ازدواج هیچ نمی دانست با خود فکر می کرد او را به مرد آسیابان فروخته اند تا در آنجا کار کند. به همین خاطر پس از برگزاری مراسم مختصری راهی خانه بخت شد. زندگی خالی از عشق و احساسش هر روز با طلوع خورشید شروع می شد. شاید به همین خاطر طلوع آفتاب را دوست نداشت و حاضر بود تا در تاریکی انبار و در میان کاه ها خود را پنهان کند. دلش می خواست از همه

نمی دانست چرا آن همه مهر و عاطفه به یکباره از وجود پدر رخت بربست و جای خود را به سنگدلی داد. آنقدر کینه به دل داشت که تصمیم گرفت تا آخر عمر به دیدن پدر و مادرش نرود

دریچه ها تاریکی ببارد و مثل گنجشکی تازه متولد شده پریدن در سیاهی را تجربه کند.

ستاره بشدت دلتنگ خانه پدری و خانواده اش بود. اما چون از پدرش توقع نداشت او را به این شکل راهی خانه بخت کند، دلتنگی خود را به فراموشی سپرد. به همین خاطر هم تمام وجودش لبریز از گلایه و کینه شد.

خودش را موجودی اضافی و مایه دردسر پدر و مادر می دانست و دائم به بخت سیاهش لعنت می فرستاد. نمی دانست چرا آن همه مهر و عاطفه به یکباره از وجود پدر رخت بربست و جای خود را به سنگدلی داد. آنقدر کینه به دل داشت که تصمیم گرفت تا آخر عمر به دیدن پدر و مادرش نرود. به همین خاطر هم از طریق یکی از بستگان دور به آنها پیغام داد تا برای همیشه فراموشش کنند.

ستاره حتی برای فراموش کردن گذشته تصمیم گرفت نام خود را به صدیقه تغییر دهد چرا که با شنیدن این اسم، خاطرات قدیمی در ذهنش مرور می شد و می ترسید که باز مرغ دلش به بام خانه قدیمی شان پر بکشد.

او به دلیل بیماری اش هیچ وقت مادر نشد. شاید در آن صورت بهتر می توانست واقعیات پیرامونش را احساس کند و دلیل تصمیم ناگهانی پدرش را بفهمد. اما کینه آنقدر در دلش ریشه دوانده بود که برای همیشه نام و خاطره پدر و مادر را از ذهن و قلبش بیرون راند.

غم دوری از خانواده و دلبستگی ها آنقدر بر او سخت گذشت که به ناگاه موهای سرش سپید شد. پدر و مادرش هم به دلیل بیماری صعب العلاج چند سال بعد مردند.

در این میان تنها یادگاری از او که از پدر و مادر مرحوم ستاره به جا مانده بود، خانه ای قدیمی و کم ارزش در محله ای فقیرنشین بود. حالا با گذشت سال ها دوقلوها هر یک زندگی مستقلی تشکیل داده و خواهر بزرگترشان را به فراموشی سپرده بودند. آنقدر که هیچ رابطه عاطفی با هم نداشتند و احساس بیگانگی می کردند.

تلاش صدیقه برای یادآوری خاطرات محو و غبارآلود گذشته در ذهن برادران دوقلویش بی فایده بود. آنها تنها دختری به نام ستاره را به یاد داشتند و حتی دلیل حضور او در خانه شان را نمی دانستند.

اما فاجعه وقتی بروز یافت که صدیقه با احضاریه دادگاه به واقعیت پنهان و خاموش زندگی اش رسید. برادرانش برای دریافت گواهی انحصار وراثت با معرفی وکیل به دادگاه ادعای نفی نسب کودکی اش را در کنار آنها سپری کرده و برایش مهم، همین بود. نه ارثیه و نه...

طرح: ایلا ساعدی

-ما تنها فرزندان ابراهیم و زرین هستیم. پدر و مادرمان فرزند دیگری نداشتند و فقط شنیده ایم وقتی پدرمان در جوانی برای یافتن شغل راهی تهران شده، نوزادی سراراهی را یافته و برای نجات جانش و دلگرم شدن مادرمان به زندگی و رهایی از تنهایی، او را به شهر خودمان آورده و به فرزندخواندگی پذیرفته است. او از مادر مرحومان خواست تا برای صواب، در نگهداری و پرستاری از نوزاد رها شده تلاش کند. به همین خاطر هم تا سن بلوغ به خوبی از او نگهداری و مراقبت کردند. حتی برای دختر سراراهی شناسنامه ای به نام خودشان گرفتند. ما هم پس از مرگ پدرمان به خاطر نیت خیرخواهانه اش هیچ اعتراضی نکردیم. اما پس از مرگ مادرمان، ستاره از نام شناسنامه اش سوءاستفاده کرد و خود را از ورثه دانست و به خانه ساده برجا مانده از پدر و مادرمان چشم دوخت.

در حالی که او از ۳۰ سال قبل از ما دور بوده و حتی قیافه اش را هم از یاد برده ایم. حالا این زن که صدیقه نام دارد ادعای رابطه خواهری با ما دارد.

صدیقه که دچار سردرگمی عجیبی شده بود مثل کسی که در خواب راه می رود، سرگردان و گیج بود. بی هدف راه می رفت و حرف هایی را با خودش تکرار می کرد. سرانجام پس از یک دوره بیماری شدید روحی و افسردگی راهی اداره ثبت احوال شهر کوچکشان شد تا شاید در پرونده سجلی اش گواهی ماما یا پزشکی قانونی در مورد محل تولد و نام مادرش را بیابد. اما نتیجه ای نگرفت. برای یافتن هویت گمشده اش سراغ وصیتنامه پدر و مادرش را گرفت بلکه در محتوای آن به سرنخی دست یابد اما شنید که کتاب عمر زن و مرد روستایی به ناگاه بسته شده و آنها قبل از تنظیم وصیتنامه جان سپرده اند.

دادگاه پس از شهادت چند زن و مرد سالخورده که همگی ادعا کردند در جوانی شنیده اند ابراهیم دختر بچه ای را در تهران پیدا کرده و به فرزندی پذیرفته است، دستور داد صدیقه و دو برادر دوقلو برای انجام آزمایشات DNA و بررسی های ژنتیکی به پزشکی قانونی معرفی شوند.

با این حال صدیقه با وجود دریافت ۲ احضاریه از سوی پزشکی قانونی و تعیین وقت، حاضر به انجام آزمایشات نشد.

چرا که او ترجیح داد در برزخ داشتن پدر و مادر دست و پا بزند اما از عطش بی هویتی و سردرگمی نمیرد.

او خود را دختر عزیز ابراهیم و زرین می دانست و می خواست با این باور باقی عمرش را سر کند. برایش مهم نبود نتیجه حکم دادگاه چه می شود. چون هنوز هم دست پر مهر ابراهیم و صدای لالایی زرین را با تمام وجود حس می کند. بهترین روزهای کودکی اش را در کنار آنها سپری کرده و برایش مهم، همین بود. نه ارثیه و نه...

جویندگان عاطفه

۸۸۷۶۱۶۲۱

[شقایق آرمان]

کودکی زیر درخت

بابا، مامان! این امیرحسین است. پسر پنج ساله تان. یک روز در باد گم شد. یادتان می آید. بیست و هشتمین روز مهر ۸۶ زیر درختی در پارک ملت تهران رهایش کردید. می لرزید. شب می آمد. چشمانش تشنه خواب و دستانش منجمد بودند. دلش تنگ بود، هنوز هم هست. بابا روح الله، مامان مینا، آبجی سارا این بار دومی است که عکسش چاپ می شود. اگر همین گوشه و کنار هستید پیدایش کنید هنوز دیر نشده. بچه های گروه جویندگان عاطفه روزنامه ایران صدای آشناتان را می شنوند.

ابرها هنوز می گریند

یک روز وقتی بچه ها زیر سقف آسمان بازی می کردند «ایمان» گم شد. در بیست و ششمین روز خرداد ۸۶ کودک سه ساله را در خیابان عطار (جنب شیرخوارگاه آمنه) پیدا کردند. صورتش چون شعله های آفتاب سرخ بود. بازی بچه ها تمام شد و شب رسید. می ترسید. دلش تنگ بود. این قطعه عکس تنها نشان اوست که برای دومین بار منتشر می شود. اگر از خانواده این طفل اطلاعی دارید با گروه جویندگان عاطفه روزنامه ایران تماس بگیرید.

رؤیای ناتمام

صدایی چون تلو تلو خوردن یک شیء در برخورد با پستی و بلندی های زمین می آید. گوش کن می شنوی؟

این صدای عصای من است. وقتی برف های دهمین روز اسفند سال ۱۳۵۲ در حاشیه پیاده روهای شهر آب می شد چشم گشودم. در اولین قدم هایی که به دنیا گذاشتم در زایشگاه «کاموا» رهایم کردند. در آن زمان پلیس قضایی و شیرخوارگاه سازمان تربیت بدنی شهرداری مرا به انجمن ملی حمایت از کودکان فرستادند. مدتی بعد به سازمان بهزیستی رفتم و از همان موقع عصا به دست گرفتم. بعد از این که برایم شناسنامه گرفتند «رؤیا ساجدی» صدایم کردند. پس از آن به مجتمع بهزیستی و توانبخشی شهدای هفتم تیر منتقل شده و به طورمتفرقه تا اول راهنمایی درس خواندم.

حالا دختری ۳۴ ساله ام که به سختی لبخند می زنم. چند سالی است که حس می کنم در هجوم وحشیانه خزان گم شده ام. دلم برای دیدن یک آشنا بر می زند. دست های خسته و ناتوانم را به این عصا، تنها یار دیرینه ام تکیه می دهم. دلم آشوب است. می دانی؟ صدای شیپور غم را در لحظه هایم می شنوی؟ سالیان دراز است که اندیشناک نشسته ام و به این فکر می کنم که به کدامین گناه در تمام روزهای قشنگ زندگی ام تنها مانده ام؟ گاه چشم های خشکم را روی هم می گذارم و چهره های پدر و مادرم را در ذهن نقاشی می کنم. رؤیای من بدون آنها ناتمام می ماند. اگر پدر و مادرم نبینند رؤیای ناتمام زندگی ام کابوسی همیشگی می شود. اما من به خواب دیده ام که بالاخره قاصدکی می آید و کابوس غبارگرفته تنهایی ام به انتها می رسد. اگر من یا خانواده ام را می شناسید با گروه جویندگان عاطفه روزنامه ایران تماس بگیرید تا دوباره به زندگی لبخند بزنم.

گم شده هشت ماهه

پرتوی ضعیف خورشید به دیواره های شیرخوارگاه می تابد. کودک هشت ماهه زنی به نام فاطمه اصفانی، این جا دست های تکیده و کوچکش را در جست وجوی پدر و مادر بر در و دیوار می کوبد. طفل معصوم بی تاب است. در پنجمین روز آبان سال ۸۶ در بیمارستان شهدای تجریش رها شده است. حالا این قطعه عکس تنها مشخصات اوست. برای روشن شدن سرنوشت و هویت او با گروه جویندگان عاطفه روزنامه ایران تماس بگیرید.

نوبت دوم

آگهی مناقصه یک مرحله‌ای

شماره ۵۲۲۴۳۳۹۷

K.S.C

شرکت فولاد خوزستان در نظر دارد **خدمات مونتاژ الکترود کوره‌ها** و همچنین انجام عملیات تدارکات تولید کارگاه ذوب فولادسازی خود را به مدت سه سال به شرح ذیل از طریق مناقصه به یک از شرکت‌هایی که دارای امکانات کافی، منابع انسانی مناسب، سوابق و تجارب مرتبط و گواهینامه صلاحیت معتبر می‌باشند واگذار نماید.

از کلیه داوطلبان شرکت در مناقصه دعوت می‌شود با رعایت موارد ذیل در ساعات اداری جهت اقدام مقتضی به آدرس اهواز، کیلومتر ۱۰ جاده اهواز - بندر امام خمینی، شرکت فولاد خوزستان، واحد خرید خدمات - قراردادهای حمل و نقل و خدمات عمومی (تلفن: ۱۴-۲۲۷۸۹۰۰-۰۶۱۱ داخلی ۴۲۲۷ و دورنگار: ۲۲۷۹۱۶۴-۰۶۱۱) یا پایگاه اطلاع‌رسانی WWW.KSC.IR مراجعه فرمایند.

۱) ضمن کسب اطلاعات لازم و اعلام آمادگی، پرسشنامه جدید (استعلام ارزیابی پیمانکاران) از پایگاه اطلاع‌رسانی فوق دریافت، تکمیل و تا تاریخ ۸۷/۲/۲۷ ارائه گردد.

۲) دریافت اسناد مناقصه از تاریخ ۸۷/۲/۲۴ به مدت سه روز در قبال ارائه اصل رسید واریز مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ ریال (غیرقابل استرداد) در وجه شرکت فولاد خوزستان.

۳) تحویل پیشنهادات: تا تاریخ ۸۷/۳/۵

۴) تاریخ گشایش پاکت‌های پیشنهاد قیمت: ۸۷/۳/۳

۵) مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: ۵،۰۰۰،۰۰۰ ریال

۶) نوع تضمین: ۱) ضمانتنامه معتبر بانکی ۲) چک تضمینی و یا واریز مبلغ در وجه شرکت فولاد خوزستان.

۷) شماره حساب جهت واریز وجه:

الف) جاری ۱۲ و یا سیهر ۰۰۰۳۰۴۴۵۳۰۰۱ بانک صادرات شعبه مجتمع فولاد اهواز با کد ۳۸۸۲

ب) جاری ۱۵۸۸ و یا سیبا ۰۰۲۵۱۳۱۸۶۰۰۲ بانک ملی شعبه مجتمع فولاد اهواز با کد ۶۵۳۲

روابط عمومی شرکت فولاد خوزستان

نوبت دوم

آگهی مناقصه بین‌المللی دو مرحله‌ای

(فراخوان عمومی برای شناسایی و ارزیابی پیمانکاران)

شرکت ملی صنایع مس ایران
NATIONAL IRANIAN COPPER INDUSTRIES CO.
NICICO

شرکت ملی صنایع مس ایران در نظر دارد از طریق فراخوان عمومی نسبت به شناسایی شرکت‌های توانمند دارای صلاحیت (فلوچارت ارزیابی شرکت‌های پیمانکار) **جهت جایگزینی راه‌های حفاظتی و ایجاد سیستم اتوماسیون و اسکادای مرکزی برق (مبتنی بر راه‌های حفاظتی) به صورت مهندسی، تأمین (یا ساخت)، نصب و راه‌اندازی در کارخانجات مجتمع مس سرچشمه و ذوب خاتون‌آباد اقدام نماید. (پروژه E7)**

۱- نوع مناقصه: EPC (مهندسی، تدارکات و اجرا)

۲- شرح مختصر پروژه:

۲-۱- جایگزینی راه‌های حفاظتی قدیمی به وسیله فاز دستگاه رله نیومریکال پیشرفته جهت مقاصد حفاظتی و اتوماسیونی در سطوح ولتاژی ۶/۹ کیلوولت و بالاتر.

۲-۲- نصب تجهیزات اندازه‌گیری و کنترلی نیومریکال (IED) به تعداد ۳۴۹ دستگاه در سطوح ولتاژی ۴۰۰ ولت و بالاتر.

۲-۳- ایجاد سیستم اسکادا و اتوماسیون مدرن شبکه تولید، انتقال، اتصال به شبکه سراسری و توزیع برق مجتمع مس سرچشمه و ذوب خاتون‌آباد مبتنی بر راه‌های نیومریکال جایگزین، راه‌های نیومریکال موجود (کارخانجات جدید الاحداث) و تجهیزات IED در کلیه سطوح ولتاژی.

۲-۴- ایجاد ساختمان مرکزی دیسپاچینگ برق مجتمع مس سرچشمه به مساحت ۲۰۰ مترمربع.

۲-۵- استفاده از اتصال به Backbone فیبر نوری موجود و ایجاد جایگیوستر فیبر نوری جدید به منظور برقراری ارتباطات بیرونی و درونی پست‌های برق (با استفاده از سوییچ‌های محیط‌های Harsh به تعداد ۶۰ دستگاه) همچنین ایجاد ۳ مسیر رادیویی.

۲-۶- ایجاد سیستم ILS (Intelligent Load Shedding) - با نصب و راه‌اندازی نرم‌افزار مرکزی مربوطه و حدود ۶۰ دستگاه PLC توزیع شده در شبکه برق مجتمع.

۲-۷- طراحی ساخت/فراهم‌آوری مورد نیاز مراکز کنترل به منظور پاسخگویی به کلیه شرایط مورد نیاز و همکاری در جهت خرید آنها.

۲-۸- راهبری سیستم به مدت یک سال از زمان راه‌اندازی (تحویل موقت)

۳- شرایط متقاضیان:

۳-۱- کارفرما تمایل دارد تا این پروژه با مصارکتی متشکل از یکی از کنوانسیون‌های بین‌المللی صاحب نام ساز نده رله‌های نیومریکال حفاظتی که دارای محصولات اسکادایی و اتوماسیون برق نیز باشد (یا به کمک یک طرف بین‌المللی دیگر در این رابطه) به همراه یک پیمانکار EPC برق داخلی و یا پیمانکار دارای رتبه مناسب داخلی صورت گیرد.

۳-۲- ارائه سوابق کارهای مشابه در سطح بین‌المللی و داخلی (به خصوص کارخانجات صنعتی) در زمینه‌های فوق‌الذکر الزامی است.

۳-۳- ارائه مجوز کار به صورت EPC و یا رتبه مناسب از معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی در زمینه‌های مورد نیاز پروژه و ارائه میزان ظرفیت خالی‌کاری مجاز الزامی است.

۴- محل اجرا: ایران، استان کرمان، کارخانجات و معدن مجتمع مس سرچشمه و کارخانه ذوب مس خاتون‌آباد (مته و ۶۰ کیلومتری شهرستان رفسنجان)

۵- مدت انجام کار: ۴۵ ماه در نظر گرفته شده است. (با احتساب ۳ ماه راهبری سیستم از تحویل موقت تا تحویل نهایی).

از متقاضیان شرکت در این مناقصه دعوت می‌شود حداکثر ظرف مدت ۷ روز پس از درج آخرین نوبت آگهی (نوبت دوم) نامه اعلام آمادگی خود را برای شرکت در مناقصه به همراه رسید واریز مبلغ ۱،۰۰۰،۰۰۰ (یک میلیون) ریال به حساب ریالی شرکت ملی صنایع مس ایران به شماره ۴۷۲۲۸۶۴ نزد بانک تجارت شعبه پارک سامی که ۳۵۸ به دفتر امور قرارداد‌ها واقع در شرکت ملی صنایع مس ایران به نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، پایین‌تر از پارک ساعی، پلاک ۳۱۴، تحویل نموده و اسناد پیش ارزیابی را دریافت و پس از تکمیل به همراه مستندات مربوطه حد اکثر تا تاریخ مندرج در فرم به نشانی فوق تحویل نمایند.

شرکت‌های متقاضیه دارای صلاحیت ضروری است درخواست خود را جهت اخذ صلاحیت برحسب مورد به صورت منفرد یا مشترک ارائه نمایند.

توجه:

۱- به نامه‌های اعلام آمادگی و رسیدهایی که پس از سپری شدن مدت ده روز پس از درج آگهی نوبت دوم واصل گردد، ترتیب اثر داده نخواهد شد و صالح واریزی نیز قابل برگشت نخواهد بود.

۲- متقاضیانی که دارای صلاحیت تشخیص داده شده و حائز حداقل اعتبار ارزیابی کیفی باشند جهت شرکت در مناقصه دعوت خواهند شد.

۳- ارائه پیشنهاد هیچگونه حقی را برای متقاضیان ایجاد نمی‌نماید و شرکت ملی صنایع مس ایران در رد یک یا کلیه پیشنهادها مختار است.

۴- شرکت مشاوره به آدرس تهران، میدان ونک، خیابان شهید خدامی، پلاک ۳۷، امور توزیع، مشاور طرح می‌باشد.

۵- در صورت وجود هرگونه سوال متقاضیان می‌توانند با تلفن‌های ۸-۸۸۳۴۰۳-(۰۳۹۱) تماس حاصل نمایند.

www.nicico.com

روابط عمومی شرکت ملی صنایع مس ایران

نوبت دوم

آگهی مناقصه دو مرحله‌ای عمومی

K.S.C

شماره ۵۲-۲۲۳۶۳۲

شرکت فولاد خوزستان در نظر دارد **یک دستگاه خودرو امداد و نجات آتش‌نشانی** را از طریق مناقصه عمومی دو مرحله‌ای از شرکت‌هایی که توانایی لازم را دارند خریداری نماید.

مبلغ سپرده شرکت در مناقصه (ریال)	نوع سپرده	مهلت دریافت اسناد مناقصه
۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال	ضمانتنامه بانکی یا واریز وجه نقد به حساب جاری ۱۲ بانک صادرات شعبه فولاد کد ۳۸۸۲	یک هفته بعد از انتشار آگهی نوبت دوم

لذا از کلیه داوطلبان شرکت در مناقصه عمومی دعوت می‌شود بر اساس جدول فوق در ساعات اداری جهت دریافت اسناد مناقصه به آدرس: اهواز، جاده بندر امام خمینی(ره)، شرکت فولاد خوزستان، واحد خرید مواد مصرفی و دورنگار: ۲۲۷۹۱۶۰-۰۶۱۱ و یا سایت www.ksc.ir مراجعه فرمایند.

روابط عمومی شرکت فولاد خوزستان